



ذبیح... رحمانی

کارگردان سینما

یادداشت

«دوشیزه وکلاغ» و آمریکای لاتین

مجموعه داستان «دوشیزه و کلاغ» شامل بیست داستان کوتاه نوشته مهشادلسانی است. این اثر قابل تامل را می توان جزء مجموعه داستان برگزیده دهه اخیر قلمداد کرد. نویسنده با اشراف کامل به زیربوم جامعه خود، توانسته اثری ماندگار خلق و از نقطه نظر راوی خونسرد و بی قضاوت به وقایع جامعه کنونی نگاه کند؛ بی جانبداری، بی تعصب و بدون مویه زاری! حتی در جاهایی از تکنیک های کاربردی، داستان ها رویکردی کاروری دارند. بدین معنا که در عین سادگی و روزمرگی به معانی عمیقی چون اشتباهات بزرگی که از دروغ های کوچک شروع می شوند و یا عشق های بی سرانجام و نابودگر، می پردازند. حالا باید کم کم به این باور رسید که «رنالیسم ایرانی» در کنار رنالیسم جادویی جای خودش را پیدا خواهد کرد. حوادث داستانی در عین حال ساده و قابل باور بودن در بستر جامعه ای است که آستن اتفاقاتی عجیب و غریب است و در موقعیت هایی مشابه در کشورهای آمریکای لاتین اتفاق می افتد. این درحالی است که انتخاب سوز و مکان ها در نهایت دقت و موشکافی است و در کمتر جایی می توان چنین سوزها و مکان هایی را یافت یا قرائت کرد. مثلاً در داستان «کوچه ششم پلاک هشت» که برنده جایزه آب اصفهان شده، قصه ای اقلیمی و به نظر روستایی میان برج های سربه فلک کشیده تهران اتفاق می افتد که پایانی شوکه کننده دارد. از طرفی، عدم قطعیت راوی داستان در پیشبرد روند حوادث در اکثر داستان ها که با حدس و گمان خواننده درهم می آمیزد، ناشی از زیرکی و قدرت قلم نویسنده است. راوی برخلاف خیل عظیمی از کتاب های چاپ شده و کتاب سازی شده، حاکم بلامنازع نیست. تردید و دودلی برای خواننده مشتاق کشف و شهود، باعث می شود که لذت زیادی از خواندن داستان ها بیبرود و در خلال مطالعه برداشت لذت بخش خودش را داشته باشد. داستان های نوشته شده مانند بافت و گامی گبه عشایری است که در طول روز، هفته و ماه ها با اتفاقات روزمره مردمی که شادی و سرور سرمی دهند، درآمیخته و گاهی رنگ های تنیده شده شاداب است و در گرفتاری ها و عزاداری، رنگ های بافته شده تیره و غمناک است. نویسنده موفق شده با شناخت کافی و وافی از زیربافت های جامعه اش با قلمی صیقلی و پخته داستان های دلنشین در اوج ایجاز خلق کند. خانم لسانی بعد از چاپ دو رمان پر فروش و موفق «از قلب کویر» و «اولین شکوفه گیلاس» از نشر شادان با قدرت قلمی که دارد، توانسته خرده روایت های پیچیده را با زبان ساده و روان بیان کرده و برداشت های متنوع و متعالی را برای خواننده به ارمغان بیاورد. در برخی از داستان ها المان های طنزی به کار گرفته شده که از تلخی ایده اصلی و پرداخت داستانی می کاهد. مثل اتفاقی که در داستان «من زنده ام» افتاده و راوی شگفت (مرده) از عشق یک غواص دست بسته شهید به دختر شیرفروش محل می گوید که با جریان شهادتش در آمیخته

و تلخی جنگ و خون دهه شصت را زیر رقم زده. در برخی داستان ها مثل داستان «سفیر» بستر برای مساله ای مهم و خاص که مدلول حوادث حاکم بر داستان است، آماده است و در نهایت حادثه و زیرلایه ای تکان دهنده است که به سراغ داستان می آید و آن را به پایان می رساند. خانم لسانی دانش آموخته کارگاه های داستان نویسی اساتید به نامی مانند مهدی پدزانی خرم، محمدجواد جزینی، محمد چرمشیر، فرهاد توحیدی (فیلمنامه نویس) و محمدحسن شهبواری است که هر کدام در نیایی از آموزش پیشینه ادبیات اند. برای همین انتظارها و توقعات در پرداخت های داستانی و داشتن زیرلایه ها و درون مایه های سفت و سخت تر و بدیع تر از او بالاتر می رود. به طور کلی پایان بندی اغلب داستان های این مجموعه همراه اتفاقاتی غیرقابل پیش بینی و ضربتی هستند؛ طوری که ممکن است مخاطب را شگفت زده کند. شالوده داستان کوتاه بر پایه پالایش و پیرایش جامعه کنونی است و یک نویسنده باید بداند، هر آنچه که می نویسد، تاثیرگذار و جریان ساز باشد. اما برخی اعتقاد دارند که نویسنده رسالتی در برابر جامعه ای که در آن زیست می کند ندارد و حرفه او تنها قصه گویی است بی آنکه بخورد و درس اخلاق و رستگاری بدهد. دقیقاً برعکس نظر بنده! حالا جای شکرش باقی است که در مجموعه داستان دوشیزه و کلاغ این اتفاق افتاده و نویسنده دغدغه مندانه به موضوعات و معضلات آشکار و پنهان جامعه خود پرداخته است. مثلاً نویسنده دغدغه جنگ دارد. در داستان های «مرصاد»، «من زنده ام» و «کمپ» که هر سه در سال های ۹۷ تا ۹۹ جویز ادبی برده اند، این مساله کاملاً مشهود است. در داستان «زنده یاد» زنی داخل کانال آب می افتد و در همان حال در ذهن آشفته، زندگی اش را مرور می کند تا داستان تمام می شود. در بافت و کانتکست این داستان، معنا و مفهومی عمیق به ذهن متبادر می شود و از نظر من مخاطب و چه بسا منتقدین دیگر وافی و کافی است.

چهارشنبه

۱۴۰۳/۰۳/۰۹

۲۰ ذی القعدة ۱۴۴۵/۰۵/۲۹

سال هفتم

شماره ۱۸۴۰

armanmeli.ir

آرمان ملی

ادبیات

۷

سمیه کاظمی حسوننده به مناسبت انتشار رمان جدیدش:

عدهای خودشان را صاحب «جنگ» می دانند!

«امنیتی» کردن و آغاز سفارشی نویسی ها



آرمان ملی - هادی حسینی نژاد: فاصله گرفتن از حادثه ای که دهه ها از آن می گذرد، ملاحظاتی خاصی را می طلبد؛ چرا که رفته رفته و در گذار نسل ها، مشاهدات عینی جای خود را به خاطرات دوران کودکی و سایر منابع مکتوب یا شفاهی خواهد داد. این در حالی است که مهم ترین آثار ادبیات جنگ در جهان، از سوی نویسندگانی نوشته شده اند که خود در جنگ حضور داشته و بدون واسطه آن را زندگی کرده اند. از جنگ هشت ساله تحمیلی عراق بر ایران (۱۳۵۹-۱۳۶۷) حدود ۳۶ سال می گذرد و تا به امروز، آثار متعدد داستانی در سطوح مختلف به آن پرداخته اند؛ اما هنوز این سوال مطرح است که چرا رمان بزرگی در این میان؛ همیا و همتراز با آثاری چون «زنگ ها برای که به صدا درمی آید» و «وداع با اسلحه» از همینگوی، «طبل حلبی» از گوتتر گراس، «بادبادک ها» از رومن گاری و... روایتگر جنگ و حواشی آن نبوده است؟ سمیه کاظمی حسوننده که یک رنال نویس اجتماعی است و اخیراً رمانی را با موضوعیت جنگ هشت ساله به انتشار رسانده، اعتقاد دارد موانعی بر سر این راه وجود داشته، از جمله: «... نگاه امنیتی ضرباتی به ادبیات جنگ وارد کرده است و باعث می شود که نویسندگان مستقل کمتر به سراغ خلق رمان هایی در باب جنگ بروند.»

گارد داشتم. فکر می کردم اصلاً اثر درخوری وجود ندارد. بعد هم اتفاقی رمان «شطرنج با ماشین قیامت» اثر حبیب احمدزاده را خواندم. راستش این کتاب من را شگفت زده کرد. فضایی که در رمان خلق شده بود، فوق العاده تکان دهنده بود. تقریباً یک فضای آخرالزمانی را به تصویر کشیده بود. کوچه ها، خیابان ها، خانه های ویران، آدم های جنگ زده ای که همه چیزشان را از دست داده بودند و خط داستانی قوی و البته غیر معمولی که مخاطب را به خودش مشغول می کرد. واقعیت این است که نویسندگان ما هم می توانند رمان های بزرگی خلق کنند، اما چند مانع بزرگ وجود دارد. اول نگاه مسطلی که از جنگ و ادبیات جنگ فقط شفاهی نویسی و بازتاب جز به جزء واقعی را که در دوران جنگ رخ داده را به رسمیت می شناسد. سهم مهم این است که پس سهم تخیل که عنصر بزرگ و اصلی ادبیات است کجاست؟ واقعیت های رخ داده اگر با تخیل پیوندی نداشته باشند که تعریف دیگری دارند و فقط در حیطه گزارش نویسی دسته بندی می شوند و آن اتفاق شگفت انگیز که در بقیه کشورها هم می شود جنگ داشته اند رخ داده، رخ نمی دهد. حقیقت بزرگ این است که ادبیات باهائش روی زمین و حوادث رخ داده است و سرش به آسمان تخیل می رسد. نکته بعدی امنیتی کردن این مقوله است. همه ما در این جنگ درگیر بوده ایم، همه ما سهمی بوده ایم و متأسفانه عده ای خودشان را بیشتر از بقیه صاحب جنگ می دانند و این نگاه ضرباتی به ادبیات جنگ وارد کرده است و باعث می شود که نویسندگان مستقل کمتر به سراغ خلق رمان هایی در باب جنگ بروند و دقیقاً اینجا فاجعه رخ می دهد و ما به سمت سفارشی نویسی می رویم. پرداخت ادبیات از حوادث رخ داده مانند جنگ، سیل، زلزله و... کاملاً متفاوت است. اگر ما بخوایم همه آن ها را به مو روایت کنیم که ادبیات رخ نداده است و راحت ترین کار هم نوشتن زندگینامه و شفاهی نویسی است نه نوشتن رمانی با مختصات عظیم هنری و زیبایی شناسی. دنیا می توانست به واسطه ادبیات و نوشتن رمان های بزرگی درباره جنگ، ما را بهتر و بیشتر بشناسد و البته باز هم همت متولیان امر فرهنگ در کشور را می طلبد.

نقطه اشتراک در سایر آثار شما موضوعات اجتماعی است. از دغدغه های جامعه زنان گرفته تا خرافات و... به طور کلی سبک و سیاق خود در نویسندگی را چطور تشریح می کنید؟

من به سبک رنالیسم اجتماعی علاقه خاصی دارم. خیلی وقت ها که توی مکان های عمومی مثل پارک، اتوبوس و... هستم با دقت به مردم نگاه می کنم و خیلی وقت ها سوزهای خودم را از بین آنها انتخاب می کنم. مردمی را که توی خیابان ها راه می روند و من اصلاً آنها را نمی شناسم دوست دارم و گویی یکی از اعضای خانواده ام هستند. جنبه مهم ادبیات از نظر من علاوه بر وجه سرگرمی، اغلا و پیشرفت فرهنگی جامعه است. در کشورهایی که رمان خوانی جزو فرهنگ مسلط آنهاست قطعاً میزان جرم و جنایت، خشونت و... هم کمتر است. با طبیعت مهربان تر هستند، حقوق کودکان، زنان و... بیشتر رعایت می شود و این تاثیر تربیتی ادبیات است و به خاطر همین هم علاقه من رنالیسم اجتماعی است به واسطه تاثیری که بر گروه های خاص مانند زنان، دختران و... می تواند داشته باشد.

عمده داستان های شما در فضایی رنالیسم می خورد اما بعضاً در پیوند با اسطوره ها و امر غیر واقع فضاهایی غیر رنالی را خلق کرده اید. از این دست تجربیات تان بگوئید.

دقیقاً همینطور است. من ذهنی به شدت فانتزی دارم. علاقه مند به ادبیات فانتزی هستم. بارها و بارها فیلم و کتاب هایی مثل هری پاتر، ارباب حلقه ها، بازی تاج و تخت و... را دیده و خوانده ام. زمانی که بچه بودم به رغم اینکه در یک خانواده شلوغ بزرگ شده بودم همیشه احساس تنهایی عجیبی به سراغم می آمد و برای خودم خیال بافی می کردم. این گرایش هرگزگاهی در نوشتن داستان هم به سراغم می آید. مثلاً یک داستان کوتاه نوشته ام که در مجله گرگن هم منتشر شده است به نام «لیام و سرزمین آرزو خانه» که به ماجرای فرشته بیبری به نام لیام می پردازد که فراموشی گرفته و آرزوهای مردم را رو می کاغذ می نویسد و به آسمان می برد و بعد چون کاغذ را پیدا نمی کند و هی می گوید کجا گمش کردم...

به خاطر همین هم بقیه فرشته ها، دیگر لیام صدایش نمی زنند و به او می گویند کجا گمش کردم! یک چیزهایی در نوشتن داستان، دست نویسنده نیست و ناخوداگاه به آن سو می رود. مطالعه اساطیر و افسانه ها را دوست دارم. هر چند اعتقاد دارم ملتی که قدرت تخیل ندارد ملتی است که درجای می زند و جلونمی رود و یکی از مصادیق بزرگ تخیل هم ادبیات داستانی است.

تغییرات بسیاری است؛ سال هایی که جنگ، امان انسان ها را بریده و قحطی و بیماری بیداد می کند. درست در همین اوضاع و احوال است که آدم های روایت یاختن نقد علم می کنند. «... به دلش بد افتاد. اولش خودش را با این فکر آرام می کرد که همیشه راه با همپا کوآتتر می نماید. هر چند در این مکان نا آشنا بهتر بود خودش را گول زند و هر اشتباه کوچکی را جدی بگیرد...» عملی به نام پاکوب باخ که در کرانه های ولگا زندگی می کند و زندگی متعادل و خوبی دارد. هر چند از کمی ها و کاستی ها شاک می است اما می داند که زندگی می تواند در سیری ثابت و متعادل پیش برود، البته اگر او بخواهد. شرح زندگی آرام باخ و پیرامون او خواننده را در همان اوایل داستان مجاب می کند که خود را برای اتفاقاتی غیرمترقبه در ادامه آماده سازد.

توصیفات نویسنده از محل زندگی معلوم هم روستایی هایش آنقدر واقع و میرهن است که می شود برای لحظاتی با آنها زندگی کرد و محیط را به راحتی درک کرد. کرانه های ولگا، خانه روستائیان، مدرسه کوچکی که باخ در آن درس می دهد، کلیسا و... و ولگا دنیا را دو نیم می کرد. نیمه ساحلی چپ، پست بود و رنگش به زردی می زد. صاف و هموار خودش را پهن کرده بود تا دشتی که هر صبح خورشید از پشتش بالا می آمد. خاک اینجا طعمی تلخ داشت و تن اش را جوینده ها سوراخ سوراخ کرده بودند... «سرگذشت آلمانی هایی که در ولگا زندگی می کنند برای خواننده ای که این برهه تاریخی را نمی شناسد، می تواند به مثابه یک درس تاریخی باشد. بازی قدرت میان آلمان و شوروی بالا می گیرد و در این میان انسان ها متحمل ضرر و حوادث ناشی از جنگ، قحطی و بیماری می شوند. آلمانی ها، سال ها پیش به دعوت کاترین کبیر با وعده زندگی بهتر، سعادت و بهره مندی

اخیراً رمان «آواز آن پرنده آتشین» به قلم شما وارد بازار کتاب شده است که به تاثیرات اجتماعی جنگ هشت ساله می پردازد. لطفاً کمی درباره این رمان و انگیزه نگارش آن توضیح دهید؟

تولستوی، نویسنده معروف روسی جایی در مقدمه جنگ و صلح می گوید؛ ملت هایی که تجربه جنگ را از سرگذرانده اند، به منابع غنی برای ادبیات داستانی دست پیدا می کنند و این نکته قابل توجهی است. واقعیت این است که ما هنوز آن طور که باید و شاید از جنگ نوشته ایم. کارهای خوب زیادی نوشته شده، اما هنوز هم جای کار دارد. چه چیزی بهتر از ادبیات می تواند به اتفاقاتی که به واسطه جنگ هشت ساله در کشور ما به وقوع پیوست و تبعات ناشی از آن برای دهه ها همه ما را درگیر کرد، ادای دین کند. در این کتاب من به پشت جبهه پرداختام. شب های بیماران، ضد هوایی، نبود نفت، اتحاد مردم و... همیشه دوست داشته ام از جنگ بنویسم و این دغدغه ذهنی من بود که چرا نویسندگان ما بی تفاوت به این اتفاق عظیم بوده و هستند. نوشتن این رمان حدود ۴ سال طول کشید. من سال های پایانی جنگ را به خاطر دارم. روزهایی که برای ما بسیار نفس گیر بود. جهان این رمان هم متأثر از تمام آن اتفاقات است. این رمان به خط مقدم جبهه نمی پردازد و بیشتر جهان پشت جبهه را به تصویر می کشد. جهانی سرشار از ناگفته ها و انسان هایی که پناهگاهی جز خودشان ندارند. همدیگر را دلداری می دهند، با هم گریه می کنند، با هم می خندند، با هم می ترسند و گاهی با هم می میرند. اگر شما به اثری مانند «دن آرام» توجه کنید، متوجه خواهید شد که یک رمان مقدر عیب می تواند به پدیده ای مانند جنگ، نگاه کند. این نگاه از بابت هستی شناسی، چستی، انسان شناسی و مقوله هایی از این بابت است. متأسفانه خیلی از مردم فکر می کنند که خواندن رمان فقط برای سرگرمی است؛ اما اینطور نیست و یک رمان می تواند آثار بسیاری بر وضعیت بشر، رنج ها، آلام، بیش و... انسان و جامعه ای که او در آن زندگی می کند، بگذارد.

همانطور که اشاره کردید، آثار داستانی متعددی در چند دهه اخیر با نگاه به دوران جنگ نوشته شده است، اما چرا اثر خارق العاده ای که بتواند همپای رمان های بزرگ جهان در این تقسیم بندی، نظر ها را به خود جلب کند نداشته ایم؟

واقعیت این است که خود من نسبت به ادبیات جنگ

همیشه فکر کرده ام نویسنده ای ماندگار می شود که با تمام ظرفیت های وجودی اش از نظر احساسی، علمی، توان ادبی و قدرت تخیل و نوآوری در سبک نوشتاری اش رمان بنویسد. یعنی اساساً با تمام روح و روانش بنویسد. شاید این مصداق ساده در مورد گوزل یاختنی روسی بتواند وجود داشته باشد. اگر چه تصمیمات او در گروه زبان های خارجی در دانشگاه علوم انسانی و آموزش دولتی ایالت تاتار به او در این روند کمک بسیاری کرده است، اما به زعم من، نوشتن آثار درخور توجهی چون «زلیخا چشم هایش را باز می کند» و «فرزندان من» نیاز به چیزی فراتر از اینها دارد.

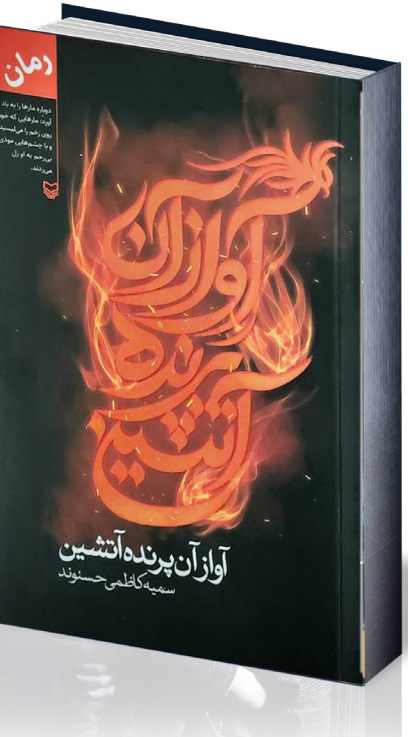
کتاب «فرزندان من» نوشته گوزل یاختنی، اثر اخیر اوست که توسط نشر نیولوفر و با ترجمه زینب یونسی به چاپ رسیده است. من با کتاب زلیخا چشم هایش را باز می کند قلم این نویسنده را شناختم. قلمی که به زعم من، گیرا، جذاب، پراز تعلیق و به لحاظ ادبی درخور توجه بود. با نگاهی به شروع و روند داستان شاید بشود گفت که بستر تاریخ برای نویسنده از اهمیت ویژه ای برخوردار است همان طور که اساساً در کتاب قبلی اش هم محور تاریخ بسیار پررنگ بود. سرگذشت آدم ها و اتفاقات پیرامون آنها با توجه به محدوده زمانی زندگی شان نویسنده را وادار کرده است تا تشبیهات، فضا سازی ها و روایت هایش را در راستای زمانی پیش ببرد که برای روایتش مد نظر دارد. کتاب فرزندان من اگرچه کتابی تاریخی محسوب نمی شود، اما در بستر وقایع و تحولات تاریخی رخ می دهد. روایتی از یک داستان لطیف و روان به موازات با رخدادهایی که بین سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ اتفاق می افتد. روایت پرچالش و پرافت و خیز یاختن دقیقا در همان سال هایی رخ می دهد که شوروی سابق دستخوش

نگاهی به داستان «فرزندان من» نوشته گوزل یاختنی

داستانی در دل روایت های حقیقی

مریم طباطبانیها

مترجم و منتقد



از شرایط پایدار معیشت به شوروی پناهنده می شوند و با بالا گرفتن جنگ و عسبان سرنوشت آنها هم دستخوش تحولات جبران ناپذیری می شود. باخ در تمام این تحولات و تغییرات می تواند نقش روایتش را ایفا کند. او را مجاب می کند تا به کلاری جوان، آلمانی بیاموزد و دقیقاً همین جاست که زندگی او به عنوان مردی جوان متحول می شود. «... باخ می نوشت، آوازه هایی که سال ها بیهوده به نظر می رسید، که جایی ته ذهنش ماسیده بود و پشت لب های بسته اش مهر و موم شده بود. ناگهان همه با هم در سرش بیدار شدند و به تکاپو و جست و خیز افتادند...» نویسنده با نگاهی ظریف به تعاملات اجتماعی، تاثیرات جنگ بر زندگی مردم، و وضعیت معیشت آنها توانسته روایتش را پیش ببرد. خواننده در جای جای کتاب دریای محکم تاریخ را می بیند و می تواند المان های ادبی را هم راستا با حقیقت پیش ببرد. کتاب، جدال میان سوبیه های گمشده و محو اندیشه های انسانی و کنش هایی است که در پشت شعارهای عدالت خواهانه سنگر گرفته است. معیارهای نامتوازن انقلاب شوروی و حوادث پسا انقلاب به مرز بندی های خاص و عمیق، آدم ها را در موقعیت های پیچیده ای چون، دوستی و دشمنی، ماندن و رفتن، بخشش و انتقام قرار می دهد. توجه به نکات دقیق و ریز در زندگی آدم ها و خاطرات آن ها یکی از نقاط قوت داستان است. انگار نویسنده بخواهد با تمام وجود نشان بدهد، این خاطرات ریسته مردم است که روایت مرا شکل داده، خاطراتی که آدم ها را و داستان زندگی شان را و صد البته داستان یاختنی را شکل داده است.